

حق‌نمای ظلمت زدای بعد از سماع این سخن خاطر همایون
را به لحظه بشارت آن الله مع الصابرين تسلی نمود و
اشارت علیه بتغییر لباس نفاق یافت و خلائق از جامه تعزیت
بیرون آمدند و فی الواقع •

چو شد کموت عمر بی تار و پود • چه سود از لباس سیه با کبود
گفتار دور رسیدن ایلچیان مصر

چون ایلچیان حضرت صاحب قران بمصر رسیدند و فرج
پسر بوقوق الملقب بالملک الفاصر که فرمان ده مصر و شام بود
خبر فتح روم و قضیه ایلدزم بایزید که شوکت و مهابت او در
دل انبای آن ممالک بیش از پیش وقع داشت به نقیرو
قطمیر بشنید بیقین بدانست که بایزیدگان آستان صاحب قران
گیتی ستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطاست و محض
خسران و از تعللی که پدرش و او نیز تا غایت در فرستادن
اتلمش و رزیده و کیفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت
و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش را از حبس
بیرون آورده بمجلس طلبید و تعظیم عظیم کرد و بانواع
عذر خواهی نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بعز
القاب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام بیاراست
و اتلمش را شفیع ساخته با دو رسول احمد و افته روانه درگاه
هالم پناه گردانید که صورت ندامت او از تقصیرات گذشته

و صدق اخلاص او در خدمتگاری و طاعت گزارگی و قبول
 خراج و مال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعرض
 استادگان پایه سریر اعلی رسانند و برسم پیشکش اموال
 و اغر از نقدین و جواهر و رخوت راقمشه فاخر اسکندرانی
 و غیر آن و شمشیرهای مصری و اسپان نامدار و سایر نبرکات
 و تندسوقات آن دیار با ایشان بفرستاد و چون بولایت روم
 آمدند اتمش استعجال نموده پیش از ایلیچیان بدرگاه
 عالم پناه شتافت و بعز بساط بوس استسعاد یافته اخبار مصر
 و شدت خوف و انقیاد والی و اهالی آن دیار بعرض
 همایون رسانید و چون ایلیچیان بموکب ظفر قرین پیوستند
 و بوسیله امراء عز بساط بوس دریافته تحف و هدایا بمحل
 عرض و سخنان فرج بسع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه
 شامل حال او گشت و بزبان مکرمت فرمود که چون او را
 در مغرس سایه عطوفت پدر از سر افتاده مراقبت احوال
 او بر ذمت همت ما واجب است اگر در سلوک چاده فرمان
 برداری که راه مامن رستگاری و کامگاری همان تواند بود
 ثابت قدم باشد صنوف عنایت و تربیت درباره او بظهور
 انجامد چنانچه از سر استظهار و اقتدار بضبط امور ملک
 و ملت و خدمت حرمین شریفین - عظمها الله تعالی - قیام
 تواند نمود و فرستادگان او را نوازش نموده بخلمت و کسرو کلاه

صراحتاً از گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشته از برای
 فرج تاج و خلعت خاص و کمر مرصع فرستاد و بنویسد عاطفت
 بی کرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت .
 من الله الاعانة و التأييد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران کامگار بجانب قرا تاتار

قوا تاتار قومی اند از اترک که در آن وقت که مغوکا آن
 هولاکو خان را بایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او
 گردانید و چون هولاکو خان بتخت تبریز قوا گرفت ایشان را
 بسبب شرارت نفسی که داشتند با کوچ بسرحدروم و شام
 بیروت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید ابوسعید خان
 در ایران پادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی
 آغاز کردند و بیجا و در فرقه شدند و هر صده بسرخود پورته
 اختیار کردند و چون ایلام را بایزید بعد از انقضای مدت
 قاضی برهان الدین برسیواس و آن نواحی مسئولی شد
 ایشان را داخل لشکر روم گردانید و در مملکت خود جای
 داد و چون در آن ممالک از خراج و جهات تکلیفی چندان
 نمی باشد هر یک از ایشان باندک مدتی خوش وقت و صاحب
 ثروت شدند و چون حضرت صاحب قران را در خاطر بود

که ایشان را نقل فرموده در میان ائوس جگه جای دهد
 در آن زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند
 ایشان را بخلعت طلا دوز و کمر و شمشیرهای زر و انواع
 ماظفت و نرازیل سرافراز گردانیده بود و بوعدهای
 پادشاهانه نوید داده و درین مدت کسی متعرض احوال
 ایشان نشد بذا برین ایشان خود را مطیع و ایل دانسته در
 یورتهای خود ساکن و این نشسته بودند درین وقت رایست
 فتح آیت در آن محل که ایچچیان مصر رسیدند سه شبانه روز
 توقف فرمود و با شاهزادگان و امراء رسم چالقی مرعی
 داشته صواب آن دانست که قرا تاتار را ازان دیار کوچ
 کرده بماوراء النهر ببرد و چون ایشان سی چهل هزار خانه دار
 بودند و غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نویینان هرکس
 بجائی روان شده ایشان را چنان در میان گیرند که کس
 بیرون نتواند رفت و سفارش فرمود که شرایط حزم و تیقظ
 نیکو رعایت نمایند و ایشان را ضرری نرسانند بر حسب فرموده
 امیر جهانشاه بادیگر امراء بونغار و لشکر امیرزاده محمد
 سلطان بطرف توقات و اماسیه توجه نمودند و امیر سلیمان شاه
 با فوجی از سپاه بونغار روی عزم بسوی قیصریه و سیواس
 آورد و بعد ازان رایست نصرت شعار در زمان عون و تایید

آفریدگار ایلغار کرده بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن ایل قراناتار بود روان شد و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمود که راهها بر ایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده از ایشان بیرون رود و چون موکب فیروزی مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل آب قرآشهر گذشته بایشان رسید کس فرستاده کلان تران ایشان را طلب داشت در زمان دو سردار از ایشان اخي تبرک و سروت بدرگاه عالم بفاه آمدند و چون بسعادت زمین بوس فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخته خلعتهای طلا دوز پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان خاطر ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که درباره شما جز عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و مدتی است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضی از توران زمین که جای اصلی و مادای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار بیگانه بفریبت گذرانیده اکنون بحمد الله تعالی ازینجا تا بانجا حکم یتک ولایت دارد و مجموع در تصرف و فرمان بندگان ما است شما را فرصت غنیمت می باید شمرد و بازمان و فرزندان و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و گله و رسته یکبارگی ازینجا کوچ کرده همراه اردو و لشکریان بوطن و

پورت اصلی خود می باید آمد و در سایه معدلت و مرحمت
 ما روزگار بفراموشی و رفاهت گذرانید ایشان بعد از آدای
 و عا و ثنا عرضه داشتند که او امر و نواهی حضرت پادشاهی را
 از اخلاص و هواخواهی کردن اطاعت نهاده ایم و بندگان را
 کدام دولت و رای آن باشد که در پناه حمایت خدام آستان
 سلطنت آشیان باشیم •
 • بیت •

• زهی سعادت آن بندگی خجسته مآل •

• که راه داد درین آستانه اش اقبال •

حضرت صاحب قران فرمان داد و ایشانرا کون کون و جوق
 جوق ساخته با مراد توهمات قسمت کردند و همه را با تمام
 گنه و رومه از آنجا کوچانیده روان شدند و یرایغ اعلیٰ نفساد
 یافت که هیچ کس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد که موجب
 سبکباری ایشان باشد و اندیشه فرار بخاطر خود راه دهند •

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب

قران از دیار روم

چون خاطر همایون از قضایای روم و مهمات آن مرز و بوم
 بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعههای مملکتی
 بآن طول و عرض و کمال استعلاء و استقلال در انفساد امر بر
 عالی دون برسپیل فرض که بروزگار بسیار از دست مکنف

و اقتدار قیامیه نامدار و اکاسره کامگار بر نیاید بلکه در سعت میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالی مقدار کمتر گذار یابد بکم تر از سالی بعون تأیید ربانی و عطیه سعادت صاحب قرانی بسهولت و آسانی میسر شد و الحق * * بیت *

* نیر اقبال این سلطان شرقی تا ندانست *

* عقل نیکو معنی صاحب قرانی در نیافت *

ماه رایت نصرت اشراق از آفاق مزایم خسروانه پرتو بر صوب مراجعت انداخت و موکب ظفر قرین در کف حفظ و تأیید رب العالمین روان شد عساکر منصور و غذایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور - و الحمد لله الغفور الشکور * * بیت *

* رفت و تباشیر فتح لامع از اعلام او *

* آمد و اقبال و نجم تابع اقدام او *

و اشارت علیه از موقف جلال صدور یافت و مثال واجب الامتثال بسطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلبهان ملک آغا و خائزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آقایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و تا حد ود قلعه اونیک بیایند و چون صاحب قران روم بخش قیصر نشان^(۱) بقیصریه رسید اهالی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - نشان

(شان) است *

و کلا
 در شان توان آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند
 آوردن نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ
 پذیرفت و علی سلطان نواجی با فوجی از سپاه متوجه ایشان
 گشتند و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه بر
 خاستند و بجنگ و محاربه انجامید و علی سلطان از سوراخی
 که ممر روشنائی نقبی بود نظر می کرد ناگاه از کلاه شصت
 تقدیر تیری مصیبت صغیر فرارسید و بر شاه رگ او خورد
 و در حال جان بحق تسلیم کرد - انا لله و انا الیه راجعون
 عساکر مظفر لواء آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد
 برادر علی سلطان همه را به تیغ انتقام بکذرافید • • مصرع •
 • انجام چنان کار چه باشد جز ازین •

و رایت فتح آیت از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال
 روان شد • • بیت •

معطر جهان از غبار رهش • کران تا کران عرض لشکر گمش
 و چون از سیواس بگذشت مراحم • لکانه قرا عثمان را بصنوق
 نوازش سرافراز گردانیده جامه داد و بمحل خود باز فرستاد
 و پکران عزم در طی منازل و مراحل مواظبت نموده مرغزار
 ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتی ستان آرزجان در رونق
 باغ جنان یافت طهران بمراسم خدمت کاری قیام نموده
 پیشکشها کشید از چانوران و اسپان و تقوزهای لایق و غیر آن

و از آنجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک در منزل
 عاطفت بی دریغ طهران را بخلعت خاص گرامی و نامی
 ساخته اجازت انصراف داد و ضبط قلعه کماخ و محافظت آن
 در عهد شمس نامی که از خویشان امیر عباس بود مقرر
 فرموده او را با جمعی روانه آنجا نسیب گردانید و کسانی را
 که خبر توجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز
 فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون از روم از
 فرقدوم همایون غیرت فزای هر مرز و بوم گشت ذراری سپهر
 سلطنت و جهانداری امیرزاده الخ بیگ و امیرزاده ابراهیم
 سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایچل و امیرزاده
 سعدوقاص برسیدند عطفوت حضرت صاحبقران ایشان را
 در آغوش مهربانی گرفته بزبان نلطف پرسش فرمود و دیده
 امیدش از نور نجابت و رشد که از ناصیه هر یک می درخشید
 روشنائی فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهانگیر
 و امیرزاده سعدوقاص جراحمت واقع پدرشان محمد سلطان
 تازه ساخت قطرات عبرت از اجفان احزان باریدن گرفت
 فصبر جمیل والله المستعان *

ذکر شنوایدن وفات امیرزاده محمد سلطان

بمادرش خانزاده

حضرات عالیات که بر حسب فرمان از سلطانیه منوجه

شده بودند در تبریز براق تعزیت کرده و لباسهای سوگواری مرتب داشته تا قلعه ارنیک بیامدند و در آن حوالی به نشستند و چون حضرت صاحب قران بنزد یکت رسید خانزاده را حادثه جان کسل فرزند دل بزد بشنوانیدند • • نظم •

- بر آشفت گفتمی از آن آگهی •
- تنش گشت یکباره از جان تهی •
- بزد آه و شد زان خبر بی خبر •
- بیفتاد بر خاک و پر خاک سر •
- سراسر همه جامها بر درید •
- بسوزی که از سنگ خون می چکید •
- دوزلفین چون تاب داده کمند •
- بانگشت پیچید و از بن بکنند •
- بناخن دو گلبرگ رخساره را •
- چنان زد که خون شد جگر خاره را •
- زرخ می چکیدش بسی آب خون •
- زمان تا زمان اندر آمد نگون •

و تمام آقایان فوطهای سیاه برسم سوگواری بر سر گرفته و جهانی نوحه و زاری در گرفته و چون حضرت صاحب قران نزول فرمود عزا از سرتازه و تیز تر شد جهان نمودار رستخیز گشت زمین از بس لباس ازرق و کبود هیأت آسمان گرفته

رآسمان دران مالم پرغم چون زمین خاک بر سر کرده •

• نظم •

• روان گشته از چشمها خونِ دل •

• ز خون خاک روی زمین جبله گل •

• جراحمت شد از ناخنِ همچو خار •

• بسی چهره چون گلِ نوبهار •

• بر آمد زهر سینه بر چرخِ دود •

• سیسه گشت از آن دود چرخِ کبود •

و از برای تسکینِ قلق و اضطرابِ خانزاده تابوتِ خالی ر
 که سربقفل استوار کرده بودند چون تنِ بی جان پیش از
 حاضر کردند و آواز سوز سینه و تاب جان چون مار پلچان
 بر صندل دران چوبین هیکل آویخته فوحه و زاری می نمود
 و در وصفِ حالش مضمون این مقال از چشمها چشمهای خون
 می چکید^(۱) •

• نظم •

• دو چشمم بره بود و گفتم مگر •

• ز فرزند دل بفسد یابم خبصر •

• گمانم نبود از سپهر این کزند •

• که تابوتت از راه دور آورند •

• نبردیم گمان این بد از روزگار •

(۱) در اکثر نسخ بجای - می چکید - (می کشود) است •

- که نعلش تو باشد مرا غم گساره •
- ترا تخت ایران شده نام زد •
- بتابوئی اکنون زهی بخت بد •
- سزد کز نم دیدم خون گذار •
- کدم صحن گیتی همه لاله زار •
- که چون لاله از دهر پیمان کسل •
- بعهد جوانی شدی داغ دل •

و چون جزم و فزع برفوت نشاءت عفو سوي و صورت کوني شاهزاده سعيد بغایت رسيد بصيرت حقایق بين حضرت صاحبقران ملاحظه جانب نفس باقی و لطیفه رباني که با اتفاق شرع و عقل زنده هر دو سرا است اولی دانست و جهت ترویج روح شریفش انواع مکرمت و اصطفا ع دربار فقراء و مساکین ارزانی داشت و بسی صلات و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان پاسبان بر حسب فرمان قضا جریان بترتیب آتش استادگی نمودند و تمامی سادات و علماء و اکابر و اشراف که از اطراف آمده بودند و مجموع امراء و سران سپاه در ساحه جلال جمع آمده هر کس بماورمی خود به فحشست و حافظ و ناظر بتلاوت کتاب مجید تبرک جمته ختمات کریمه با تمام پیوست و چون خوان سالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده اطعمه گوناگون

از حد چند و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله رسید گورکه شاهزاده مرحوم را بخردش در آورده و خواتین و امراء و لشکریان و سایر خلائق از تابع و متبوع مجموع بنفوحه و زاری در آمده بیک بار فغان و فریاد در عالم سخت گیر سست بنیاد انداختند بعد از آن گورکه را پاره ساختند چون علماء و ائمه و مشایخ که از تبریز و ساطانیه و قزوین و دیگر ممالک برسم استقبال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شناننده بودند در مجالس متعدد بمصقل مواعظ و نصایح زنگ کربت و ملال از مرآت ضمیر مغیر می زدودند و فحاری آیات و احادیث مثل - انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب و ان الهمیت لیعذب بیکاء اهله علیه - بجمع مبارک میرسانیدند بر حسب فحوای • • نظم •

- اگرچه واقعه بس هایل است و جان فرسای •
- بصبر کوش که با صابر است لطف خدای •
- قزون شود ز جزع غصه و بگاهد دل •
- در نجات بمفتاح صبر باز کشای •

اشارت علیه بنفاد پیوست و مردم از شعار سوگواری و جامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال آن طایفه عالی شان شده همه را باعزاز و اکرام و خلعت و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود باز گردانید •

گفتار در توجه رایت گیتی ستان بجانب گرجستان

چون همت عالی نهیت حضرت صاحب قران در همه
حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلاء
اعلام اسلام و احراز فضیلت جهاد با زمره ضلال و فساد و عبده
اصنام می دانست و بر مقتضای عهدی که کرکین ملک گرج
در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود می بایست
که درین هنگام رایت فتح آیت را با اقدام مسکنت و ضراعت
استقبال نموده بودی و در ساحه جلال روی تضرع و ابتهاج
بر خاک تذلل سوده و فرسوده و نا غایت از سابقه شقاوت
توفیق آن سعادت نیافت عصبیت دین و غیرت پادشاهانه
باعث آن شد که حضرت صاحب قران هم جزم فرموده
بسعادت و اقبال سوار شد و بصوب منکول روان گشت و سلطان
ماردین ملک عیسی از تقاعدی که پیش ازین نموده بود
و بد ریافتن دولت بعاطبوس نشناخته پشیمان شد و دانست
که درد نکبت او را جز نوش داری لطف آن حضرت در وائی
متصور نیست با وجود هرگونه خوف و بیم از تنصیرات خویش
باقی لرزان و دلی ریش روی امید باردومی کیهان پوی
نهاد و چون برسید از ای فرخ مرحمت امیرزاده شاه رخ را

قبله حاجت ساخته دست تو سل بد امان بندگان آن آستان
 زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه عالم پناه آورد و او
 سربرهنه کوه بشیوه گناه گاران درآمد و زانوزده زبان
 دعا گوی ثنا گستر با عتذار و استغفار روان ساخت صاحب
 قران فریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از چربمه او در
 گذشت و بعفایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانید و
 او مال و خراج چند ساله واردین آورده بود با پیشکشهای
 لایق بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت گشته بناج و
 خلعت و کمر معزز و موقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته
 دختر او نام زد امیرزاده ابا بکر گشت و بشرف مواصالت
 با درد مان بزرگوار بلند پایه و نامدار آمد • • بیت •

• اکسیر عفو شاه شفاسم که می کند •

• قلب سیاه روی گنه را زر خلاص •

و درین ولا یوانی پسر آقبوغا گرجی با بسی پیشکشها بدرگاه
 اسلام پناه آمد و بوسیله امراء عزیزمین بوس دریاخته پیشکش
 که داشت از جانوران و اسپان و غیر آن بکشید و هم از حکام
 گرج کوستندیل برادر ملک کرکین که با او مخالف بود با اقدام
 عبودیت شتافته ساحه جلال را فرسوده چپین خضوع و لب
 خشوع گردانید و برسم معهود پیشکش بگذرانید و از هرچاقب
 مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم ابهت و

جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود
بعقد اخلاص بسته میرسیدند و وظایف خدمتگاری و رسم
الجمامشی و عرض پیشکش و تقویٰ بتقدیم می رسانیدند و
مراحم حضرت صاحب قران شامل حال همگنان گشته هرکس
را بحسب حال در خور قدر و منزلت نوازش می فرمود
و بذریعہ عاطفت مفتخر و مستظہر ساخته و خلعت پوشانیده
بجای خود باز می گردانید *

* پیوسته بدرگاہ شہنشاہ زمان *

* آیند و روند سرفرازان جهان *

گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزادہ

پیر محمد عمر شینخ نوبت دوم و حکومت

اصفہان بد برادرش امیرزادہ رستم

در حوالی منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت

صاحب قران بروی حال امیرزادہ پیر محمد عمر شینخ باز شد

و او را بصفوف نوازش سرفراز گردانیدہ ایالت دارالملک

شیراز بتجدید ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب

کرامت فرمود و بخلعت و کمر گرامی و نامور ساخته روان

کرد و لطف اللہ بیان نمود آقبوغا و چلبان شاہ برلاس را ملازم

او گردانید و کس بشیراز پیش امیرزادہ رستم فرستاد کہ متوجه

اردوی کیهان پوی گردد و او در بیدلاق قصر رز بود که فرستاده
 بوی رسید و همان که بر فرمان و قوف یافت بی توقف عزیمت
 نمود و در خانسار از اعمال چرباد قان که از جمله منازل
 و مراحل آن طریق است باز از موقوف جلال خبر آمد که
 اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرست و خود بورد جرد
 رفته قلعه ازمیان را بحال عمارت باز آور و هم در خانسار
 امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود برسید برادران
 یک دیگر را کنار گرفته زبان بهجت و استبشار باستفسار
 احوال و اوضاع بر کشادند و بحکم فرموده هر یک روی
 عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز
 روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان فرستاد
 و خود بورد جرد شناخته بعمارت قلعه مشغول گشت و آن را
 معمور و آبادان گردانید - و من الله التوفیق و الاعانة *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده
 ابابکر را بعمارت بغداد و ضبط عراق عرب
 و دیار بکر با توابع و لواحق آن

چون سلاطین کامکار و پادشاهان جهاندار از مواید

(۱) در بعض نسخه بجای - قصر - (قیصر) است * (۲) در ۵ و

کتاب بجای - رز - (زرد) دیده شد *

کرامت هو الذی جعلکم خلائف فی الارض بحظ او فر
 و نصیب اکمل اختصاص یافته اند آثار اسماء و صفات
 جمالی و جلالی حق - جل و علا - و نتایج لطف و قهر نامتناهی
 الهی - نبارک و تعالی - درین عالم غریب اطوار ازان
 طایفه بزرگوار عالی مقدار کمال ظهور و اظهار می یابد گاهی که
 صاعقه خشم غضب الله علیهم و لعنهم درخسیدن گیرد
 ایشان به نیران کین جهانی بسوزند و کشوری براندازند
 و چون نسیم عنایت یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین
 وزیدن آغاز دهد هم ایشان بیک التفات هزار شمع مکرمت
 و مرحمت بر افروزند و مملکتها معمور سازند • • بیت •
 • گاه خوش خوش شود که همه آتش شود •
 • تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست •
 • لاجرم چون حوالی اراضی قارص که شرف آن بمیامن •
 • مصراع •

* سری بشری مولدای مولد *

سبق ذکر یافته از رسول و نزول مویب ظفر قرین رتبه سپهر برین
 یافت حضرت صاحب قران شاهزادگان و نوپندان را احضار
 فرموده زبان گوهر افشان که ترجمان ملهم اقبال بود برکشاد
 که پیش ازین اهالی بغداد بواسطه مخالفتی که با عساکر ما
 بنیاد نهادند و بران محکم به ایستادند خود را و مملکت را

برباد دادند و از آسیب قهر و انتقام ما آن دیار بیگ بار
 برافتاد و چون بغداد از امهات بلاد اسلام است و علوم شرعیه
 از آنجا افشار یافته و مذهبها از آنجا اشتهار پذیرفته خاطر
 نگران آنست که آن مملکت بحال عمارت باز آید و باز آن
 مرز و بوم نشیمن همای نصفت و عدل گردد حاضران زبان
 اخلاص بدعا و ثنا بیاراستند که •

• بیت •

• نو عمر نوح بیابنی از آنکه در عالم •

• عمارت از تو پدید آید از پس طوفان •

و رای عالم آرای امضای آن قصد را بشهامت و صرامت
 امیرزاده ابابکر حواله نمود و حکومت عراق عرب تا بواسط
 و بصره و کردستان و ماردین و سایر دیار بکر و ایل اربرات
 و هزارجات آنجا و آنچه از توابع و ملحقات آن بلاد است
 نام زد شاهزاده مشارالیه فرمود و جماعتی از امراء عظام
 مثل پاینده سلطان برلاس و پیر حسین برلاس و امیر سونچک
 و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق و دیگر
 نوپیدان را بالشکرگران ملازم رکاب او ساخت و امراء و
 عساکر عراق عرب و اکابر آن فواجی را بملازمت و متابعت
 او فرمان داد و او را امر فرمود تا از راه دیار بکر در آمده
 از مفسدان و شریران آن اطراف هر که مانده باشد به تیغ
 سیاست نیست گرداند و چون پایز در آید و هوا با اعتدال

گرایید بعراق عرب توجه نماید و نخست بدفع قزاق یوسف که در آن وقت بعراق عرب مستولی گشته بود اشتغال نماید و بعد از آن مردم آن اطراف و نواحی را استمالت فرموده بعمارت و زراعت ترغیب نماید و در آبادانی بغداد سعی تمام نموده نوعی سازد که بزودی تمام معمور گردد چنانچه در سال آینده بعد قضاء االه و قدرة المبرم محمل حجاز از آنجا روانه شود - و ما التوفیق الا بالله سبحانه - و شرح قصه استیلاء یافتن قزاق یوسف بعراق عرب آنست که او از خوف عساکر گردون ما ترگرخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر یافته و چون سپاه ظفر پناه در پورش روم بحوالی قیصریه رسیدند باز از آنجا فرار جسته بعراق عرب آمد و احشام ترکمانان را جمع آورده در بیابان^(۱) هیت بنشست و سلطان احمد از بغداد به حله پیش پسر خود سلطان طاهر آمد و آغا فیروز را که مدار کار سلطان طاهر بود بگرفت سلطان طاهر از آن حال متوهم شد و با امراء پدر مثل محمد بیگ حاکم ارمنی^(۲) و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خایف بودند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و بشب از جسر گذشته باین طرف آب آمدند و چون سلطان احمد ازین حال آگاه

(۱) در سه نسخه بجای - بیابان - (پایان) است * (۲) در بعض

نسخ بجای - ارمنی - (ارمنی) دیده شد *

شد جسر بپساید و کنار آب گرفته در مقابل پسر و امراء به نشست
و کس پیش قرا یوسف فرستاده او را طلب داشت و چون
قرا یوسف با و پیوست با تفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر
آراسته جنگ واقع شد و شکست بر طرف سلطان ظاهر افتاد
و او را در حال فرار جوئی پیش آمد خواست که مرکب
از آن جوی بجهاند با اسپ و جبه در آب افتاد و شعله حیاتش^(۱)
فرو نشست و سلطان ظاهر بجزای عقوبت والد سهری شد و امراء
و لشکریان که با او بودند متفرق و پراگنده گشتند سلطان احمد
از قرا یوسف اندیشه ناک شد و بغداد رفت قرا یوسف از حله
لشکر کشید و بدر بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از
بیم جان بجائی پنهان گشت و شخصی قرا حسن نام او را
پدید در شب سلطان احمد را از آنجا بیرون آورد و او را
بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی
رسیدند که گاوی داشت سلطان احمد بران سوار شده با
قرا حسن بتکریت رفتند سارق عمر او برات که در تکریت بود
چهل سراسپ و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه دست مکنش
میرسید پیشکش سلطان احمد کرد و بعضی امراء و نوکرانش
که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل

(۱) در بعض کتاب بجای - جبه - (جیبا) است و موافق لغت

و غیر هم در آنجا بد و پیوستند و از آنجا متوجه شام شد و عراق
 عرب بنحمت تصوف را استیلاء قرا یوسف در آمد و چون بحکم -
 الکلام یجوالکلام - این قصه گذارش پذیرفت عذرا خامه باصل
 داستان انعطاف یافته نموده می شود که چون حضرت
 صاحب قرآن امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد روان ساخت
 کس بود جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد
 گشته با امیرزاده ابابکر ملحق گردد و با اتفاق روی جلالت
 بدفع قرا یوسف آوردند و حکم شد که توکل ارس بوغرا از همدان
 و ثمن سوچی^(۱) از نهاوند و شاه رستم از ستغر و دینور مجموع
 ملازم رکاب امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده
 ابابکر حسب فرموده روان شد و به اردبیل رسید عبدالله
 حاکم آنجا و کلان تران که پای جسارت از حد خود بیرون
 نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد
 و جهت پیشکش اسپان نازی مصحوب آق سلطان ارسال نموده
 و پاینده سلطان بولاس در آنجا و دیعت حیات مستعار باز سپرد
 و امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته از آنجا بایلغار متوجه دفع
 قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از ورد جرد
 عزیمت نموده براه قبه ابراهیم مالک^(۲) شناخته و از بغداد

(۱) در بعض کتاب بجای - ثمن - (یمن) و در بعض (ثومن) است .

(۲) در چهار نسخه بجای - مالک - (لک) دیده شد .

گذشته در حوالی حله با میرزاده ابابکر پیوست *

گفتار در وصول رایت فیروزی نشان

بحدود گرجستان

موسب گیتی ستان حضرت صاحبقران از حوالی قارص

نہضت نموده بسعادت و اقبال میراند و صید کفان منازل و

مراحل پیموده بولایت گرج در آمد *

* بیت *

* به ارمن در آمد چو دریای تند *

* صبارا شد از گرد او پای کند *

و پیشتر شیخ ابراهیم حاکم شروانات که سلوک جاده نیکو

بذکری و جان سپاری با اقدام اخلاص و هواداری همیشه پیشه

دولت و بختیاری او بود بر حسب فرمان روان شده بود

و مداخلی و مخارج گرجستان را ضبط کرده و چون ملک گرگین

که دالی آن ولایت بود از توجه رایت فتح آیت آگاهی

یافت مرغ روحش در قفس سینه ظہیدن گرفت و از سرعجز

و اضطرار ایلچیان را با پیشکش بسیار بدرگاہ عالم پناه فرستاد

محصل پیغام آنکه بنده را چه حد آنست که آنحضرت بنفس

مبارک متوجه قہر این خاکسار بی مقدار گردن کمینہ در مقام

خد متکاری و طاعت گذاری داغ بذکری آن آستان برجبین

جان دارد و هرچه اشارت بندگان عالی مکان باشد از ارسال مال و انقیاد احکام واجب الامتنال بی توقف و اهمال بتقدیم رسانم اما سایه مهابت آن حضرت بس بزرگ است و درین محل پارای آن ندارم که سعادت خاک بوسی ساحت جلال در یابم اگر مرحمت پادشاهانه این کمیفه را مهلت بخشد تا بعد از تسکین غلّوای خوف و هراس چون سلطان ماردین و دیگر حکام مواضع بدرگاه عالم پناه شتابم و سعادت زمین بوس دریابم غایت بنده نوازی و چاکر پروری باشد حضرت صاحب قران بمزخرفات کلمات او که ایلیچیان عرضه داشتند التفات فرمود و رقم قبول بر نحف و هدایا که فرستاده بود نکشید و در جواب فرمود که او را بگویند که قضیه تو بکسانی که شرف اسلام شفیع جرایم و تقصیرات می شود نسبتی ندارد اگر می خواهی که زنده بمانی روان توجه نمای و بی اندیشه بیا که اگر عنایت ایزدی شامل حال تو گردد و دولت ایمان دریابی از هرگونه نوازش و تربیت که در باره تو بظهور پیوندد عالمیان متعجب بمانند و اگر توفیقت یاروی نکند و از آن سعادت بی بهره مانی بر حسب شریعت غراء محمدی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - جزیه بر تو مقسور دارم و ولایت ترا بنو بازگذارم و مستظهر و امیدوار بازگردانم و اهالی این دیار از قتل و اسر و تاراج امان یابند و عرض و ناموس

نویسنده است بماند والی قسطنطنیذیه هم کیش تست و چون روی
التجارت بدرگاه ما آورد شذیده باشی که از انعام و احسان در
شان او چها کرده شد قیاس حال خود بارکن و اگر در آمدن
تعلل نمائی هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد بعد از آن ایلیچیان
اجازت انصراف یافته باز گشتند و در خلال این اوقات
داروغه تبریز بیان قوجین باعمال و نویسندگان آذربایجان
بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیش کش از جانوران
و اسبان و غیر آن بمحل عرض رسانیدند و از جانب خراسان
علی شغانی که درین مدت از قبل خواجه علی سمغانی بضبط
و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود برسید و پیشکشها کشید
و همت خسروانده آن را برامراء و لشکریان قسمت فرمود
و چون وقت ادراک غلات گرجستان بود حزم روا نمی
داشت که ایشان را بگذارند تا غلها بردارند و خود را قوی
سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ
نورالدین و دیگر امراء هر سه بیل ایلتغار بشتافتند و ببلاد و مواضع
بی دیقان درآمده ایشانرا متفرق و آزاره گردانیدند
چنانچه گرجیان بگوییختند و امیر شیخ نورالدین به نشست که
لشکریان بفراغت غلها بدرویدند و بکوفتند و ربع برداشتند
و امراء و سپاه غانم و سالم باردوی همایون باز گشتند -
و من الله العون والتايد *

گفتار در فتح قلعه کرتین که از معظمت است .

قلاع گرج است

در اراضی گرجستان بر بلندی که در میان دو دره ژرف عمیق واقع شده کوهی از جمیع جوانب تند و هموار صد و پنجاه گز سر بچرخ دوار کشیده و از طرف جنوبی آن کوه شعبه جدا گشته و بار ارتفاع از او برگذشته چنانچه از بالای کوه جز بفرود بان یا ریسمان و نظایر آن بفرز آن سنگ پاره نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریک پیچا پیچ ندارد و در پیرامونش بواسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و مسکنها پر داخلند و بدروازه مستحکم گردانیده که بخود سر قلعه ایست حوضهای معتبر جهت آبخار آب باران مرتب داشته و حاکم آنچه نژدال که از امر او گرج بود با سی^(۱) نفر از عظامه از ناوران و غلبه گرجیان در آن متحصن شده بودند و با ستظهار از خیره بسیار از اندیشه قوت آسوده بودند و فارغ البال و آبگیره از فیض صنع بی چون - ام نحن المنزلون - مالا مال آب عذب زلال و از جمله ذخایر چند گله خوک و گوسفند در آنجا می چریدند و خیمهای شراب بسیار آماده داشته بودند

(۱) در دو کتاب بجای - می - (سی) است .

و چون پرتو شعور حضرت صاحب قران برین معانی افتاد
 هست عالی عیان عزم پادشاهانه را بصوب تسخیر آن قلعه
 انعطاف داده و چون طریق استخلاص آن بر طول محاصره
 منحصر می نمود و آن تعدوی داشت که در چنان محل که
 وسط بلاد دشمن است سپاه اندک نوقف نتوانند کرد و غلبه
 از تدبیر علقه و علوفه فرومانند که آب بدشواری یافت میشود
 تا بقوت چه رسد مردم صورت بین که بحسب قیاسات عقلی
 اسناد امور باسباب ظاهر کنند از ان عزیمت استعجاب می
 نمودند وزیرگان حمل بران می کردند که آنحضرت بغمس
 مبارک توجه فرمود که اهالی قلعه شاید که از دهشت و استیلا و
 خوف بیرون آید و حصار بسپارند اگر چنان نکنند بغیر از
 گذاشتن و گذاشتن چاره نبود که تسخیر آن بقهر و غلبه از قبیل
 محالات است اندیشه مردم اینها بود قافل از آنکه اکثر معظمت
 و قایح درین عالم پرغرایب و بدایع بر سببهای پوشیده ترتب
 می یابد که افهام عقلاء بران عبور نمی یابد و پیش از وقوع اشعه
 شعور اذکیاء بران نمی تابد بتخصیص که اجل مظاهر عظمت
 و قدرت پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحب قران
 کامگار بود •

زانچه از صاحب ناپید آید • عقل انگشت نجیر خاید
 القصة روز آدینه - رابع عشر محرم الحرام سنة ست و ثمانماية -

رایب اسلام پناه در سایه حفظ اله سایه وصول بر حوالی قلعه
 کرترین انداخت و از قلعه هدیه چند برسم پیش کش با جمعی
 بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار بندگی و فرمان گزاری
 برکشادند و چون بدانستند که بندگان درگاه گوردون محصل
 با مثال این تملق و حیله دست تعرض ازیشان کوتاه نخواهند
 کرد پشت پندار بحصانت حصار باز داده مخالفت و عصیان
 اشکارا کردند و بانداختن تیر و سنگه جسارت نمودند حضرت
 صاحب قران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آیند
 و طرف دروازه را بمهده جلادت و کاردانی امیرشاه ملک
 مقرر داشته فرمان داد که در مقابل آن حصنی حصین بسازد
 و دیگران را فرمود که از دو جانب در قلعه دیگر بنا کنند تا اگر
 فتح کرترین زود بر نیاید جماعتی از سپاه عالم اقطاع در آن قلاع
 بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک به نیروی دولت قاهره
 در مدت سه روز قلعه برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار
 کس داشت و نظایر این اثر از سعادت بندگان آستان سلطنت
 آشیان بدیع نیست و درین اثنا صاحب قران گیتی ستان از
 برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود و محلی که مجال انداختن
 عراده و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت
 علیه صدور یافت و منجنیق و عراده و قرا بغرا متعدد راست
 کردند و حکم شد که در مقابل پشت که محل نزول همایون

بود ملجور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که
 مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه را سخ شامخ را از منجذیق
 و امثال آن خطوی زیاده نبود گرجیان بر فراز آن فارغ
 نشسته بودند در خاطر آنکه مرف بلند پرواز دشوار آنجا
 تواند رسید چگونه کسی بر ما دست یابد و چون یک هفته برین
 منوال بگذشت از قوم مکریت که در کوه روی از قاف تا بقاف
 نظیر خود ندارند بیکجک نامی در شب آدینه بیست و یکم
 ماه مذکور باستظهار اقبال فریب آثار صاحب قرانی دزدیده
 متوجه شد و بدالای آن سنگ پاره که در جانب جنوبی قلعه
 بود برآمده بقلعه رفت و یک سر بز گرفته بدالای آن سنگ بر
 آورد و در آنجا ذبح کرده به نشانه بگذشت و بزیر آمد
 گرجیان را بران اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکجک در پایه سریر
 اعلی سرگذشت شبانه چنانچه دست داده بود باز راند رای
 عقد کشای فرمود که از ابریشم خام و ریشمان طنابهای قوی
 بقتند و سلم آسا چوبهارا سر در یک طناب و سری در
 دیگر طناب استوار کرده نردبان ساختند و حکم شد که چهار
 کس از مکریت بآن کوه پاره برآیند و نردبان مرتب داشته
 را برکشند تا جمعی از دلوران بآن نردبان ببالا برآیند و
 به تسخیر قلعه قیام نمایند بر حسب فرموده شب یک شبه
 بست و سیوم ماه بیکجک و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با

طنابی دراز قد که نردبان بآن بتوان کشید از کوهی که بر
 کوهی بدشواری نرزان نرزان از آنجا گذرد چار نفر بآن کوه
 برآمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بآن برکشیدند و از
 اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر
 آن قلعه درختی برآمده بود و چون نردبان برکشیدند سوش بآن
 درخت بستند و امیرشاه ملک بزیر ایستاده پنجاه مرد از
 ترکمانان و دلاوران خراسان که در مجلس عالی صاحب
 قران اسامی ایشان قلمی شده بود از جمله ارغداق^(۱) یک یک
 را بنردبان بالا فرستاد و در شان گرجیان غافل که جز گران
 خوابی از بخت بهره نداشتند مصدوقه کریمه افامن اهل
 الثری ان یائیهم باسنا بیاتا و هم نایهون بظهور پیوست
 ترجمه کلام معجز نظام آنکه ایایمن اند ساکنان آن دیها
 از آنکه بیاید بایشان بیم ربای ماشیی و ایشان در خواب
 باشند و چون صبح صادق دم صافی اندرون رایت نور از قلعه
 قاف گردون برافراشت و گرجیان تاریک دل از خواب برآمده
 در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار نعره
 تکبیر برداشت و باواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان
 دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیرچی از جمله بندگان
 شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بران قلعه نفیرکشید

(۱) در بعض نسخه بجای - ارغداق - (اغلاق) است *

و چون از آن حال که اصلا در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافتند سراسیمه از بیم جان پشیمانفتند و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار برکشادند حضرت صاحب قران سوار شده از دره عبور فرموده در مقابل آن قلعه که مجاهدان دلاور بیلا رفته بودند به نشست و فرمان داد و تمامی لشکر فیروزی اثر غلغله الله اکبر الله اکبر از اطراف بر آورده کورگه فرودگرفتند و سوزن انداختند • • بیت •

غریب و لیران ببرد از نهیب • ز تنها توان وز جانها شکیب
 و چون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود
 و باریک و جای مخاطره زیاده از سه کس مجال استادان
 و با اهل قلعه داد مدافعه و قتال دادن نداشتند نخست
 از مجاهدان دلاوری سپری پیش گرفته پای تهور بفشرد و
 دو رزم آزمای در پناه آن دست جهاد کشاده ضرب هریکی
 جان کفری بدوزخ می سپرد و قاغازبان ظفر پدشه را منقبت
 والذین قاتلوا بفضیلت و قتلوا قرین کرده ناگاه از شست
 قدر تیری پر خطر بر دهان حامل سپر آمد که از صدمه آن
 زخم سپر بیفداخت و از پس باز افتاد و سپر را گرجیان
 برداشتند حمیت دین داری عبدالله سبزواری را بجوش
 در آورد و شیروار باشمشیر صاعقه کردار حمله بوده دمار
 از روزگار کفار بر می آورد تا ده دوازده جا زخم خورده

از کثرت جراحت بی طاقت شد بعد از او از ترکمانان محمود
 نام محمود فرجام با گزری گران پیش رفته از فارسی راکه
 استظهار آن سرگشتگان بدست برد او بود پای بشکست و از آن
 پنجاه مرد که بیابا برآمده بودند بعضی متوجه دروازه قلعه
 شدند و آنجا نیز جنگ در پیوست و بانداک زمانی که هم
 درین جا و هم در آن قلعه نیران قتال اشتعال داشت نسیم
 نصرت از گلزار لطف پروردگار وزیدن گرفت و مخدره فتح
 از دریچه حقا علینا نصرالمومنین چهره به نمود و دروازه
 را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه در آمدند و چنان قلعه که تصور
 تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ دانا نمی گنجید هم در یکشنبه
 بیست و سیوم مسخر گشت چنانکه از ابتداء وصول رایست
 نصرت افتما تا افتیاء تسخیر و استیلاء نه روز بیش نبود *

• بیت •

• دولت این قوت بعهد هیچ فرمان ده نداشت •

• ترق دولت طالع صاحب قرانی بر فراشت •

گرچیان سرگشته چون کار از دست رفته و دولت از پای در
 آمده دیدند انگشتی که هرگز بایمان نکشاده بود قد بامان
 خواستن بر آوردند و عساکر نصرت شعار چند نفر از ناوران
 را از بالای کوه بزیرافد اختند و حاکم ایشان را قزاق با
 مجموع کبران بدفعال دست و گردن بسته بساحه جلال

آوردند چنانکه هیچ کس از ایشان خلاص نیافت در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت و توق و اعلام اسلام بیلاهی حصار بر آوردند و مؤذنان بلند پایه نص و من احسن قولا ممن دعا الی الله صیت علوشان ایشان از مزار افتخار بگوش روزگار می‌رساند فرازان کوه را بشکوه اسلام آراسته بر بام کلیسای ثالث ثلاثه گویان آذان محمدی گفتند راستی وقوع این حال بدیع منوال رقم ترقین بر دفعات غزوات محمود سپکنگین کشید بلکه از آن فتح مبین روایح جهاد و اجتهاد صحابه و تابعین - رضوان الله علیهم اجمعین - بمشام جان اهل ایمان رسید *

* کاری که شد دولت او در دیار کوچ *

* ز این سپکنگین نشد اندو بلاد همد *

و بروفق فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحبوا شرحهم - علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات - نزال^(۱) و تمام مردان ایشان را به تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر گردانیدند و نفقه خسروانه زن نزال^(۱) را بشیخ ابراهیم والی سردانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و بر حسب فرمان منجذیقها ر

(۱) در بعض نسخ بجای - نزال - (نزال اول) و در بعض کتاب

(نزال) است *

مرادها و صلجور را که بر آورده بودند آتش زدند و صاحبقران دریا نوال از آنجا بسماعت و اقبال باز گشته بارهوی همایون فرود آمدند و بیکیچک و دیگر بهادران که بقعه بالا رفته بودند همه را فوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم مخصوص گردانیده او کاکای فراوان از نقد و جامه و شمشیر و کمر و اسب و استر و خیمه و خرگاه و دختر و قطار و مهار و دیه و باغ و آسیا و غیر آن ارزانی داشت و محافظت آن قلعه را بیکی از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه بوران معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را باقطاع نام زد او فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام داشته از لوٹ و جود کفار فجار پاک دارد و کلیدسیارا محراب گردانیده مسجد سازد و بجای چلیپا و ناقوس ناموس دین برحق را قائم گرداند - و من الله التوفیق و التایید انه حمید مجید *

ذکر اموری که در اثنای حالات

گذشته وقوع یافت

در خلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی^(۱) از شیراز

(۱) در بعض نسخ بجای - قومی - (قورمی) و در بعض کتاب (قومی) است *

با تمام عمال و نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیشکش از اقمشه و اثواب رافر و اسپان فاخر و استران رکابی و سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هرگونه تفسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیش کش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری آمد و از نقود و جواهر و نآلی و اسپان و استران زینلی و رکابی و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و ادواتی نقره و زر •

• بیت •

سراش مرصع بدر و گهر • دل افروز تر هر یکی زان دگر
پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن بندرت چشم
زده روزگار غرایب دیده شده باشد همت صاحب قران
دریادل مجموع شاهزادگان و امراء و اعیان را از ان پیشکشیها
نصیبی کامل انعام فرموده و بعد از ان از کرمان آید کو بولاس
و احمد دارود که بضبط مال آنجا رفته بودند و سیف الملوک
حاجی عبدالله که محصل انجا بود بیامدند عز بساط بوس
در یافته رسم پیشکش بآدابی که مقرر است به تقدیم رسانیدند
و از اکابر و متعینان کرمان مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ
صدرالدین که هردو متقدم منصب قضا بودند و سید حمزه
و شیخ محمود زنگی عجم که کتاب جوش و خروش که مشتمل

است بر شمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران نظم او
 است همراه ایشان بودند و از اتفاقات آنکه شیخ محمود مشار
 الیه در راه از پایی که در تفلیس بر آب کو بسته اند در افتاد و
 آب زندگانی از جوی بقیّت جسمانی آن سالک ربانی
 انقطاع یافت * * مصرع *

* غریق بحر رحمت باد جاوید *

و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از
 وفات پدر ذیلی برداخته بدولت تقبیل قوایم مریر خلافت
 مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم
 جراحات ماتمش را بمراهم مراحم بیکرانه تسکین بخشید و
 از یزد یوسف جلیل که داروغا بود با غیاث الدین سالار
 سمذانی که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال
 دیوانی آنجانب رسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان
 و عراقین و سایر ولایات حکام و عمل داران در اثناء راهها
 متصل می رسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباه را فرسوده
 جباه خضوع و خشوع گردانیده هرگونه تحف و هدایا از کرایم
 اموال مامت و ناطق و نفایس اجناس لایق و فایق را
 وسیله سعادت یلک التفات از بندگان آستان اقبال آشیان
 می ساختند - فسبحانه من الله یعز من یشاء و یدل من یشاء و هو
 علی کل شیء قدیر

گفتار در توجه صاحب قران سرافراز بجانب انجاز
 چون اعتناء و اهتمام صاحب قران سپهر احتشام
 بد ریافتن فضیلت جهاد و برانداختن اهل ضلال و فساد نصاب
 کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعه کرئین قورلتای فرمود
 و تمام شاهزادگان گرام و امراء عظام و مهان سپاه و سران
 عساکر ظفریناه جمع آمدند و بعد از ترتیب جشن پادشاهانه
 رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب انجاز تصمیم
 فرمود و دست دریا نوال بمکرمت و افضال برکشاد و مجموع
 شاهزادگان و نوینان و تمام اعیان و اماتل و ارکان دولت را
 علی اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید
 و همه را در خور حال ارکلا داد * * بیت *

سرگنج بکشاد روزی بداد * سپه برنشاند و بغه برنهاد
 و امیر سیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امراء را بالشکری
 گران بی گران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف
 گرجستان را تا حدود انجاز که نهایت آن دیار است بتازند
 ایشان بر حسب فرموده توجه نمودند و راه جنگلستان بود
 شیوان بیشه جلالت درختان انداخته راه می ساختند
 مراکب صدق نیت بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاخته دیار
 کفر بصر قهراز آبادانی می پرداختند و رایت فتح آیت

از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن بی
دینان درآمد و از هبوب عواصف مهابت غازیان و عبور
سیلاب سیاست سپاه گیتی ستان قویب هفت صد قصبه و
مزرعه و دیر عرضه نهب و تاراج گشت و از آن مستدولان
هر که پدید آمد نا چیز شد و کلیسیا و معابد ایشان که از سنگ
برافراخته بودند با خاک برابر افتاد و در بعضی مواضع
بی دینان بمغارها که در میان کوهها و درهای بلند بود
بفرود بان بالا رفته بودند و نردبانها بر کشیده در آنجا تحصن
جسته اشارت از موفق غیرت صدور یافت و صندوقها را
برنجیر و ریسمان استوار می بستند و در هر صندوقی یک نفر و
در نفر از مجاهدان دلاور می نشستند و جمعی از بالای کوه
صندوق را برابر مغاره فرو می گذاشتند و آن بهادران موفق
در آن صندوق معلق دست شجاعت بفرصت دین حق بر
آورده به نیزه و شمشیر چون شیر دلیر جنگ می کردند و
با وجود آنکه در سوراخی از آن کما بیش پنجاه کس و صد
کس می بودند بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر
ایشان غالب می شدند و بچستی از صندوق در مغاره می
جستند و مخالفان را مقهور گردانیده بتیغ غزا می گذرانیدند
و غنایم دنیوی که بدست نهب و تاراج اندوخته میشد با
منوبات اخروی بر حسب میعاد اعد الله لهم جنات

تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز
العظیم غازیان را مدّخواست انضمام می یافت و امثال این
مغاره دران ولایت بسیار بود چنانچه شرح آن طولی دارد
بهین طریق مجموع مسخر می ساختند و بحکم قاتلوا الذین
یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة که نسبت با
مومنان خطاب می فرماید که مقاتله و پیکار کنید با گروهی که
پیرامن شما اند از کافران و باید که بیابند ایشان در شما
درشت خوئی و سخت کوشی دران کار بی مساهله و مسجمله
عساگرگردون مآثر بعد از ان که اماکن و مساکن آن گمراهان
بتخصیص دور و کنایس چون قواعد عقاید باطله ایشان منهدم
گردانیده بودند درختها و رزها را بعضی از بیخ برکنند
و بعضی را از پوست بازگردند و بعضی را آتش زدند و هرچه
در امکان گنجد از خرابی و اضرار کفار بتقدیم رسانیدند
و کذلک نجزی کل کفور روز دوشنبه چهاردهم ربیع
الاول امراء سپهر اقتدار از ایلغار مظفر و کامکار بازگشته
بموکب ظفر مآب پیوستند و روز سه شنبه باد یگر بندهگان در لیت یار
بعزم شکار سوار شده در سایه راییت نصرت شعار شکار بسیار
انداختند و باز در جمعه هزدهم ماه مذکور خاطر موفور السرور
فشاط شکار فرمود و در فصل خزان از خون جانوران صحرا
و دشت نمودار لاله زار گشت و چون از صید و حشیان صحرائی

بهره آختند قتل و قید ده سیرتان گرج را و جهه عزیمت ساختند
و غازیان جهاد آیین نصبت با بی‌دندان لعین هرقرار مهور
از مقتضای فرموده و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نامرعی نمی
گذاشتند از گرجیان هرکرا می یافتند عرضه تیغ فدا می گشت
و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش می آمد بباد تاراج
بر می رفت *

مجاهد که از بهر دین کین کشید * مجاباداران باب رخصت ندید
ز کفار گو یافت شد کس نماند * عمارت دران بوم و بر بس نماند

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از
صوب انجاز و ذکر اسباب آن

جمعی از سرداران گرج که در بند سپاه کشورکشا اسیر بودند
پیش ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که
اگر حضرت صاحب قران با سپاه گیتی ستان بذواحي انجاز^(۲)
میرسد از دیار ارمن و ارمنیان اثر نخواهد ماند کرکین را
ازان پیغام که از معتمدان و هم کیشان باو رسید خوف و
دهشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با
پیشکشهای فراوان روانه درگاه اسلام پناه گردانید و تذبیه

(۱) درد و کذاب بجای - کو. (گر) است * (۲) در بعض کتب

بجای * انجاز - (انجاز) *

سوداران گرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد به نصیحت
 اُسْقَفِ نَجْران قوم خود را چه بکلک ثقات روات منضبط
 است و در سلك صحاح اخبار منخرط که چون گروهی از
 اهل نجران که نصرانی بودند بمدینه آمده عناد و انکار
 پیشانی اصرار و استکبار باز بسته دلایل قاطعه توحید از
 حضرت خاتم انبیاء و رسل - علیه و علیهم الصلوٰة والسلام - قبول
 نمی کردند این آیت فرود آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا و
 ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
 فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بگو ای محمد
 مخالفان را که بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما
 را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را
 پس دعا کنیم و بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی
 نصیب دروغ گویان گردد که طرف باطل دارند و چون
 حضرت رسالت آیت نازل شده برایشان خواند راضی شدند
 و قراردادند که از جانبین بیک موضع جمع آیند و دعا کنند
 از جانب حق در زمان حضرت نبی و وصی و زهرا و سبطین
 علیهم الصلوٰة والسلام - هر پنج بوعده گاه بعزم مباهله بیرون
 فرمودند و ازان جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ
 دعا کردند عالم نصرانیان با ایشان گفت که من روی چند
 می بینم که اگر از خدای بخوانند کوهها از جای بروند

اگر شما می گذارید که اینها دعا کنند یک نصرانی زنده نخواهد ماند ایشان چون بر قول اسقف خود اعتماد داشتند بترسیدند و جزیه قبول کردند و ملتزم شدند که سال بسال برسازند و بنجران مراجعت نمودند آنچه عالم ایشان از تجلیات جمالی در آن محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود سره از آن گرج از تجلیات جلالی درین قضیه دیدند و اینها هم راست دیده بودند چون ایلچیان کرکین باروری کیهان پوی رسیدند امراء را شفیع ساخته بقصر عرض داشتند که کرکین در مقام بندگی و طاعت گذاری است اگر از میامن عنایت و اهتمام شما نوعی شرف که عفو پادشاهانه شامل حال او گردد و آتش خشم حضرت صاحب قران فرو نشیند او درین مجال از کرایم اموال و نفایس تحف و هدایا آنچه تدبیر تواند کرد فی الحال ارسال نماید و جزیه و خراج بر گردن اذعان و انقیاد گرفته سال بسال بنجرانه عاصره رساند و از لشکر آن قدر که مفروض شود هرگاه که فرمان نفاق یابد بمعسکر ظفر مآب فرستد امراء را بر عجز و بیچارگی او رحم آمد و بعد از عرض فرستادگان و گذاردن پیغام ایشان بوسم معهود در وقتی مناسب سخن کرکین بهایه سریر خلافت مصیر در انداختند و زانو زده معروض داشتند که بی شک همت حضرت اعلی بواعلاء معالم دین و مراهم شرع سید المرسلین - علیه و علیهم الصلوٰة والسلام

مصروف است و بحمد الله تعالى ناموس اسلام درین دیار
بقوعی قایم گشته که در هیچ روزگار صدیک آن نبوده و پیوسته
سلاطین کامگار و پادشاهان رفیع مقدار ازین طایفه بهمان
خوشنود بوده اند که هر سال بار سال اندک هدیه واسپی چند
اظهار انقیاد و ایلی کردند و اگر احیاناً ایشان را یورش
رو نمودی معدودی چند از سپاه بلشکرگاه فرستادند و بمجرد
این از سرجرات بی باکانه از تفلیس باین طرف گذشتندی
و بحدود مسالک اسلام دلیر در آمدندی و سالها بدان طریقه
استمرار یافته بود اکنون بفرود آمدت قاهره راضی شده اند که
در اقامی مملکت خود دم در کشیده بجان امان یابند و
مسلمانان تا دارالملک ایشان دخل ساخته برسبیل تسلط و
استعلاء معاش می توانند کرد اگر عواطف پادشاهانه ایشان را
امان بخشند بعد از ادای جزیه و ساق به سرچه فرمان اعلی
نقاد یابد بجان لبیک طاعت گذاری و فرمان برداری
خواهند زد و با قامت بندگی و خدمت گاری قیام خواهند
نمود و هر چند امراء ازین گونه مبالغها کردند حمیت دین
و عصبت مسلمانان که در جمله حضرت صاحب قرانی مرکوز
بود بآن معنی رضایمی داد تا نوپیدان آن قضیه با علماء و
مفتیان در میان نهادند و ایشان در مجلس همایون بعد از
تمهید مقدمات متفق الکلمه عرضه داشتند که چون این طایفه

جزیه قبول کنند و متعرض ایدای مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج از ایشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت بر حسب فتوای علماء و شفاعت امراء شیخ ابراهیم را که یکی از شفیعیان او بود ممنون ساخته قبول ملتئم کرکین را سرگرم در جنبانید و ایلچیان را در میان خوف و رجا بازگردانید و چند روز در آن نواحی بعثت و شکار روزگار گذرانید تا ایلچیان بتعجیل باز آمدند و هزار تنگه زر سکه آنرا بالقاب همایون آراسته و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و خواسته از انجمله بسی از ظروف و اوانی زر و نقره و بلور و یک قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هزده مثقال که ازان نوع بآن وزن کم اتفاق افتد بیارورند و بعرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند و حضرت صاحب قران دین پرور عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف گردانید و بعد از چند کوچ به تفلیس رسید و در آن حوالی و نواحی دیرها و کلیسیاها را مجموع خراب ساخت و چون از آب کرگذاشته و منزل از انجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوب قراباغ وجه عزیمت همایون گشت و با جمعی از خواص از آغرق جداگشته از پیش روان شد و چون از بردع گذشته حوالی بیلقان از غرنزول موکب

کیتی ستان رشک کاخ و ایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان
شد اغرق و لشکریان بعرض دو هفته برسیدند و اطفیه خیسام
شوکت و احتشام در هم کشیدند *

گفتار در عمارت شهر بیلقان و بناء حصار و حفر خندق آن

از مضمون مشحون بلطایف - هو انشاء کم من الارض
و استعداد کم فیها - عظم شان القایل و عز سلطانه الکامل
الشامل - مستفاد می شود که شغل عمارت از معظمت امور
عالم و مهمات جمهور بنی آدم است و چون وجه همت عالی
نہمت صاحب قران بی ہمال در ہمہ حال خیر و صلاح عالم
و عالمیان بود خواہ در حضر و خواہ در اثناء سفر ہر جا کہ
اندک مدتی اقامت فرمودی رای ممالک آرای را اندیشہ
احداث خیری پایدار کہ نفع آن بتعدادی روزگار استمرار یابد
روی نمودی و از جملہ دین دلا کہ جمشید فیروزہ خراکہ
خورشید پرتو وصول ہر اوامط ہرچ خریفی افکنده بود و رای
آفتاب اشراق برانکہ قشلاق در قراباغ اتفاق افتد داعیہ
نعمیر بیلقان از خاطر مبارک سر برزد و آن شہراز مدنی
مدید باز چنان ویران شدہ بود کہ نہ از عمارتش اثری ماندہ
بود و نہ غیر از حشرات الارض درو دیار می نمود *

* بیت *

* چو در بیلقان جای مزدم نماند *

* در و کس بجز مار و کژدم نماند *

* چنان کژدم و مار بسیار بود *

* که بودن دران خطه دشوار بود *

و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گاه

گوهر افشان * * بیت *

* زمستان و بارندگی روز و شب *

* بر آورده از جان فغان از تعب *

مقارن وصول اجلال و نزول تمکین دران سرزمین پرلیغ واجب
 الاتباع نفاذ یافت و مهذبسان روشن روان و معماران کاردان
 طرح شهری برکشیدند مشتمل بوسور و خندق و چهار بازار
 و خانهای بسیار و حمام و خان و ساحه و بستان و غیر آن و آن
 را اساس انداخته و بطناب پیموده بر شاهزادگان و امراء
 قسمت کردند و لشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند و مجموع
 آن عمارات از خشت پخته بمدت یکماه تمام کردند و دور بارو
 بگز بزرگ دو هزار و چهار صد گز و عرض دیوارش یازده گز
 و مقدار بلندی قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق
 آن قریب بیست گز و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه حصار
 برجی معتبر برافراخته و در میانه دیگر برجها پرداخته و در

چانبش و دروازه کشاده و همه را سُرنه و کذکره و سنگ انداز
 مرتب ساخته حقا که تمام آن کار از دست اقتدار سلاطین
 کامگار بیک سال دشوار برآید در ماهی که با برودت هوا
 پیوسته بارندگی بود جز بتایید آسمانی و عطیه سعادت صاحب
 قرانی حمل نتوان کرد زیرا که جهان از آن کمال قدرت و
 فرمان روائی بتجدید متعجب بماندند و الحق مجساری
 احوال آن خدیو بی همال جای تعجب بود گاه خشم چون
 چین کین با بروی مهابت افکنده جهانی زیر و زبر شدی
 و هنگام رضا چون لب لطف به تبسم ترحم بکشود می عالمی از
 نور بهجت و سرور منور گشتی *
 * بیت *

روافش بخلد برین شاد باد * زا خلق او عالم آباد باد
 رای ممالک آرای بیلقان و بردع و گنجه و تمام ازان وارمن
 زمین و گرجستان با طبرزون نام زد امیرزاده خلیل سلطان
 فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان
 تعیین نمود و چون مدار عمارت و آبادانی و بقاء نصارت
 و حیات مولدات نباتی و حیوانی بآب است چنانچه نص -
 و جعلنا کم من الماء کل شیء حی ازان افصاح نموده
 و در مواضع متعدد از قران لسان امتنان در معرض تمداد
 افضال و احسان وصف روضه رضوان و نعیم جاویدان را بذکر

(۱) در بعض نسخ بجای - طبرزون - (طبرستان) است *

جویهای روان تکمیل فرموده که - جنات تجری من تحتها
 الانهار - همت پادشاهانه باعث شد برافکه از رود ارس
 جدولی بریده شود که آب از آن به بیلقان گذرد و اراضی
 آن نواحی از میامن آن خیرجاری معمور و مسکون گردید
 لاجرم فرمان قضا جریان بصدر پست و ارکان دولت
 بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند و نواحیان مسافت
 جوی را بر عساکر سپهر نیروی قسمت کردند و نهری روان طول
 آن مقدارش فرسخ بعرض پانزده گز شرع بکما بیش یک
 ماه سرانجام گشت و با دیگر نظایر و اخوات و بیانات آیات
 و امارات دولت قاهره حضرت صاحب قران انضمام یافت -
 وما التوفیق الا من عند الله العزیز العلیم انه هو التواب الرحیم *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران علماء
 و امناء را بممالک از برای تحقیق احوال

زیردستان و اشاعت آثار

عدل و احسان

دران مدت که اراضی بیلقان مرکز اعلام فرقد فرسای
 و مضرب خیم عساکر گیتی کشای بود اعیان اکابر و اماجد
 تمام ایران و توران برسم استقبال رایت فرخنده فال از

اطراف و اکناف احرام کعبه جلال بسته بودند و بد رگاه عالم
 پناه جمع آمده و هنگام بارعام در مجلس ازم بهجت حرم
 احترام از علماء نامد از و فضلاء تقوی شعار مجمعی عظیم انعقاد
 می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظمتات مسایل
 دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی شعفی
 تمام داشت بحثهای شریف در میان افتاد و سخن بهرگونه
 فواید و لطایف منجر می شد از جمله روزی سلسال مقال زمره
 فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال
 سربرکرد همت صاحب قران بی همال دران حال روانداشت
 که آن مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن
 مقاصد دو جهانی آخر شود افاضل فضایل مآب را وجهه
 خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علماء در هر زمان
 پادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و بوکارهای خیر
 داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و درین عصر شما
 مراهیج ارشاد نمی کفید و از کردنی و نا کردنی هیچ با من
 نمی گوید ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت برکشادند که
 بحمد الله تعالی بندگی حضرت از مواعظ و نصایح امثال ما
 مستغنی است بلکه همگنان را از مجاری افعال و اقوال شما
 طریق سداد و رشاد می باید آموخت صاحب قران صافی
 سربوت ازان کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض نمود

و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین
گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی آید و این
سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من
شوند و مرا از آن فایده ملکی یا مالی باشد که بعنایت
ذوالجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال از آن گذشته است
که با مثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست که شما هر یک
از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا
و چگونگی معاش داروگان و گماشتگان دیوان آگاه باشید
آنچه دانید که نه برفهچ شریعت و قانون عدالت و نصفت
واقع می شود باز نمایند تا بغور آن رسیده تدارک پذیر گردند
و دست تعرض مغلوبان و ستمگاران از دامن روزگار ضعیفان
و عاجزان بکلی کوتاه شود علماء و فضلاء چون این سخن
بشنیدند با اتفاق زبان اخلاص بدعا و ثنا برکشادند * نظم *

* برو خواندند آفرین خدای *

* که تا جای باشد تو باشی بجای *

* ز دادت جهان یکسر آبد باد *

* دل زبردستان بتو شاد باد *

* جهاندار باداد چون گشت جفت *

* بی او زمانه نیارد نفست *

و هر يك آنچه از غت و سمین د پار خود معلوم داشتند بعرض